

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه سوم تنظیم تقریرات

۹۸، ۰۷، ۱۵-۰۱۱

درس خارج اصول

خلاصه ای از بحث گذشته

چرا نهی را نمی توان عدم معنا کرد؟

اجمالی از بحث گذشته این است که اینها مشکل ثبوتی با عدم ندارند دو مشکل با عدم دارند :

۱. مشکل مناطی که می خواهند بگویند که عدم مناط ندارد و ما نمی توانیم نهی را به طلب عدم معنا کنیم .
۲. نهایتا مشکل اثباتی که مفاد در واقع هیات لا تفعل نمی تواند طلب باشد و اگر طلب باشد در مساله ضد عام که ضد عام به معنای نقیض و ترک است تقریبا طلب ترک ترک می شود چون نهی می شود طلب ترک آن هم که ضد عام است طلب ترک ترک می شود و این تبدیل لفظ به لفظ است.

لذا این آقایان با عدم بعنوان اینکه عدم مطرح باشد و ما بخواهیم بعث و زجری را متوجه عدم بکنیم مشکلی ندارد همین دو اشکال است که یکی از آنها در بیان محقق خویی به صراحت آمده و هر دو در

بیان مرحوم مظفر بصورت دقیق آمده است  
لذا با این دو استدلال که :

اولا : مناظ برای وجود است

ثانیا : نمی توانیم عینیت امر به شیئی  
با نهی از ضد را از باب تبدیل لفظ به  
لفظ درست کنیم ، مجبوریم که بگوییم نهی  
زجر عن الوجود است نه طلب عدم ، با این  
دو اشکال مهم می خواهند نتیجه بگیرند  
که نهی زجر عن الوجود است و امر هم بعث  
الی الوجود ، منتها یک لازم و ملزومی  
داریم که یکی عقلا لازم دیگری است که یک  
تعاکسی بین امر و نهی وجود دارد بعث  
الی الوجود لازمه ی عقلی آن زجر عن  
العدم است اما نه زجر مولوی که لغویت  
داشته باشد ، زجر عن الوجود لازمه اش  
طلب عدم مطلق است که همان ترک است نه  
عدم مقید که یعنی کف و این لازم هم لازم  
عقلی است نه اینکه مولا دوتا کار انجام  
بدهد که لغویت پیش آید این بهترین  
بیانی است که آقایان ثبوتا و اثباتا  
بیان می فرمایند.

اشکالات ثبوتی مرحوم امام و علامه به این بیان (با عدم می شود کار کرد)

اشکال اول : آیا عقل می تواند با عدم  
کار کند یا اینکه وهم با عدم کار می  
کند؟ عقل وقتی می خواهد مسائل را ثبوتی  
تحلیل کند نمی تواند با عدم کار کند  
این وهم است که با عدم کار می کند

اشکال دوم : اگر کسی گفت من با عدم مضاف کار می کنم و عدم مضاف له حظ من الوجود عیب ندارد اگر عدم مضاف له حظ من الوجود است پس چرا عدم مناط نداشته باشد وقتی فرض می کنیم عدم مضاف وجود دارد پس مناط هم دارد نمی توانیم هم بگوییم (عدم مضاف) وجود دارد و هم بگوییم عدم ، مناط ندارد و این وجود است که مناط دارد این حرف معنا ندارد.

مرحوم علامه چند جا در نهاییه این بحث را مطرح کردند اولش در فرع هشتم اصاله الوجود خیلی خوب بیان کردند ولی خیلی مختصر است و بعد در احکام عدم هم در فصل رابع اشاره می کنند : [قد تقدم ان **العدم لا شیئیت له فهو محض الهلاک و البطلان**] این قد تقدم ناظر به فرع هشتم از فروع اصاله الوجود است که می فرماید اگر عدم هلاک و بطلان محض است ما میز به عدم نداریم اگر عدم مضاف است وجود دارد اشکال ندارد و این میز ، میز به وجود است و این عدم نیست و وجود است .

اما یک عبارت تفصیلی و روان ایشان در فصل خامس است از این مرحله ی اولی نهاییه فصل خامس توضیح بسیار خوبی در مورد عدم دارند و این فقه اکبر ما در این بحث است و بسیار مهم و مورد استفاده خوب حضرت امام ره است

در فصل خامس ما یک بحثی داریم امتناع  
اعاده معدوم که بحث اصلی این است که  
آیا می شود معدوم را اعاده کرد ؟

مرحوم علامه با معدوم کار نمی کنند لذا  
عنوان را اعاده معدوم قرار نمی دهد چون  
ایشان ملتزم به مبانی خودش است بجای  
اینکه امتناع اعاده معدوم را بحث کند  
چون امتناع از شئون عدم است و بحث  
معدوم هم عدم است و این را کنار می  
گذارد عنوان فصلش این است **[لا تکرر فی  
الوجود]** که با اصاله الوجود و با مبنای  
خودش کار می کند و بحث را سراغ امتناع  
یا عدم نمی خواهد ببرد در این عنوان **[لا  
تکرر فی الوجود]** مبنای زیبایی را تبیین  
می کند که وجود عین تشخص است و چون  
وجود عین تشخص است شخصیت با تعدد جور  
در نمی آید اگر یک وجودی که عین تشخص  
شد دوباره بخواهد موجود بشود تشخص  
ثانیه دارد و آن یک وجود دیگری است غیر  
از وجود اول ، چون وجود عین تشخص است.

اینکه وجود عین شخصیت است این همان  
قانون معروف فارابی است و وجود چون عین  
تشخص و شخصیت است دیگر تکرر در آن نیست  
اگر وجود دومی وجود داشته باشد آن وجود  
دوم شخصیت دومی است خیلی عالی هم آن را  
روشن می کند و بعد هم امتناع اجتماع  
مثلین را بر آن متفرع می کنند می گویند  
اجتماع مثلین را ممتنع وجودی می گیرند

نه ماهیتی با همین بیان چون اصلاً مثلینی وجود ندارد اگر ما ماهیت را از عالم جمع کنیم مثلین نداریم وجود است و هر وجودی هم غیر از وجود دیگر است وقتی این را تبیین می کنند می رسند به یک اشکالی که محل بحث ما است، و اشکال این است که چه اشکالی دارد که ما بگوئیم وجود اول و وجود دوم میز به عدم دارند کأنّ مستشکل می خواهد میز به عدم را تصویر کند و بگوید که میز به عدم منافاتی با تشخص ندارد وجود اول و دوم عین شخصیت است ولی چه عیب دارد که ما میز به عدم را مطرح کنیم این طور مطرح کنیم بگوئیم وجود اول مسبوق به عدم است اما وجود دوم مسبوق به عدم نیست چون وجود اول قبلاً نبوده ولی وجود دوم قبلاً بوده است. چون فرض بر این است که اینها میز به عدم دارند یعنی این عین دیگری است فقط فارقتشان در این است که این قبلاً نبوده ولی دومی قبلاً بوده است پس وجود اول از وجود دوم تمایز دارد اما تمایزی که منافات با عینیت ندارد میزش به این است که اولی مسبوق به عدم است ولی دومی مسبوق به عدم نیست پس میز دارد و چون میز هم به عدم است با عینیت منافاتی ندارد

لذا تعبیر زیبایی دارند : [والقول بان  
الوجود الثانی متمیز من الاول بانه

مسبوق بالعدم والعدم بعد الوجود بخلاف  
الاول و هذا كاف في تصحيح الاثنينيه و  
غير مضر بالعينيه لانه تميز بعدم]

مرحوم علامه می فرماید واقع مساله کسی  
که میز به عدم می گوید باید تکلیف خودش  
را روشن کند آیا عدم واقعیتی است که  
ملاء خارج را پر کرده است و این واقعیت  
که ملاء خارج را پر کرده و به آن عدم می  
گوئیم وجود جایش را می گیرد ؟ که  
بگوئیم یک وجودی مسبوق به عدم داریم و  
یک وجودی داریم که مسبوق به عدم نیست و  
گاهی اوقات عدم می آید جای وجود را می  
گیرد

مرحوم علامه می فرماید که این بیان شما  
معناش این است که به عدم واقعیت دادید  
چنین ذهنی کاری که با عدم می کند این  
است که اصاله العدمی می شود و به عدم  
واقعیت می دهد و این ذهن و تصویر یک  
تصویری غلطی از عدم است اگر عدم هیچ و  
پوچ است معناش این است که من نمی توانم  
در متن واقع با عدم کار کنم این حقیقت  
عدم است ، بر خلاف کسی که می خواهد میز  
با عدم قائل بشود بگوید وجود اول با یک  
تقریر و وجود ثانی با یک تقریر مسبوق  
به عدم است ، یعنی خارجیتی به عدم داده  
که این عدم خارجی مایز است ، اینکه عدم  
نیست ایشان می فرماید حقیقت اینکه ما  
می گوئیم یک چیزی نبوده وجودش محدود به

این ظرف است اگر یک وجودی محدود باشد به ظرفی از ظروف واقع و قابلیت این را نداشته باشد که بر سائر ظروف واقع انبساط پیدا بکند وهم از درون این عدم بیرون می آورد و یک مفهومی را بنام عدم خلق می کند و منشاء خلق مفهوم عدم این است که یک وجودی محدود به ظرفی از ظروف واقع است وگرنه ما عدمی در خارج نداریم .

مرحوم علامه می فرماید اگر کسی بخواهد میز به عدم بدهد این حرف [مردود بان **العدم بطلان محض لا کثره فیه و لا تمیز و لیس فیه ذات متصفه بالعدم یا حقها وجود بعد ارتفاع الوصف**] این طوری نیست که یک چیزی بوده و معدوم بوده بعد بوجود می آید عدم را کنار می زند و آن چیز وصف وجود پیدا می کند [فقد تقدم ان ذلک کله اعتبار عقلی بمعونه الوهم بالعرض و المجاز] ریشه ی این عرض و مجاز یک کار وهمی است وهم چکار می کند ؟

آن وهمی که [یضیف العدم الی الملكة فتعدد العدم] این وهم است که می گوید وجود قیدی بنام عدم دارد در صورتی که وجود قیدی بنام عدم ندارد و این وجود عین شخصیت و محدودیت است و قابل انبساط بر سائر ظروف واقع را ندارد وهم از این محدودیت مفهوم عدم در می آورد مثلا زید را که می بیند می گوید این عدم عمر است

و عمر را می بیند می گوید این عدم زید است چون وجود هر کدام یک شخصیت مجزا است ، و عدم زید را غیر از عدم عمر می داند در عدم تعدد نیست شخصیت زید وجودیست عین تشخص و شخصیت عمر وجودیست عین تشخص ، وهم هم از این کارها می کند عدم را به زید اضافه می کند و می شود عدم زید و مصداقش می شود وجود عمر، و عدم را به عمر اضافه می کند عدم عمر می شود و مصداقش می شود وجود زید ، ایشان می فرماید وقتی عدم را به ملکه اضافه می کنیم عدم تعدد پیدا می کند **[و یتکسر بتکسر الملكات]** و عدم زید غیر از عدم عمر می شود بعد ریشه اش چیست ؟ **[و حقیقه کون الشئ مسبق الوجود بعدم و ملحق الوجود به]** سبق یا لاحق عدم منتفی است چون عدمی وجود ندارد که سابق یا لاحق بر وجود باشد عدمی در خارج نیست که لاحق یا سابق بر وجود واقعیت پیدا کند آنوقت ریشه ی اینکه می گوئیم اولی مسبق یا ملحق بعدم است یا دومی فرقی نمی کند این اعتبار وهمی که منشاء مجاز عقل ما است ریشه اش به این برمی گردد که یک وجودی عین تشخص است و قابلیت انبساط بر سائر ظروف را ندارد **[و بالجمله احاطه العدم به شئ من قبل و من بعد]** احاطه عدم به این شئ که قبل و بعدش معدوم است معنایش این نیست که عدم



یک واقعیت محیط به وجود است معنایش محدودیت وجود است معنایش این است که: [اختصاص وجوده بظرف من ظروف الواقع و قصوره عن الانبساط علی سائر ظروف من الاعیان لا ان لشیء وجودا واقعیاً فی ظرف من ظروف الواقعه و للعدم تقرر واقع منبسط علی سائر ظروف] معنایش این نیست که عدم یک تقرری در متن واقع دارد [و ربما ورد علی الوجود فدفعه عن مستقره] و استقرار آن عدم در آن ظرف اگر این باشد: [فان فیه اعطاء الاصله للعدم] می فرماید با این وجود شما اصاله الماهیتی هم نخواهید بود و اصاله العدمی خواهید بود.

پس اصل مساله و کلامی زیبایی که حضرت امام ره و مرحوم علامه دارند این است که عدم مضافی ندارید عدم را نمی شود به چیزی اضافه کرد چون چیزی ندارید که به چیزی اضافه کنید در خارج عدمی ندارید عرض کردم عمده این بحث مربوط به عدم مضاف است والا سلب تحصیلی را مشائی ها هم می دانستند که منتفی است مشائی ها هم فرق بین سلب تحصیلی و ایجاب عدولی را می دانستند اینها الان می خواهند در اصاله الوجود صدرايي ایجاب عدول را انکار کنند پس اولاً ما با عدم نمی توانیم کار ثبوتی بکنیم نه اینکه می توانیم ولی مناط ندارد.

و ثانيا هم به ما کمک می کند :

**[والحاصل ان التميز الوجود الثانی تمیز وهمی]** چون با عدم ، میز می دهید یا تمیز وجود اول فرقی ندارد چون هر دو قابل بحث است یکی از باب سبق و یکی هم از باب لحوق عدم اشکالی ندارد . حاصل این است که میز به عدم کار وهم است و این وهم است که عدم را به ملکه اضافه می کند حال یا از باب سبق عدم یا از باب لحوق عدم **[لا یوجب تمیزا حقیقا]** (این اشکال اول) **ولو اوجب ذلک** حال اگر کسی قبول نکرد میز به عدم از باب اینکه عدم مضاف واقعیت دارد مسلم است اگر میز به عدم مسلم است اگر واقعا عدم مایز است ولو اوجب ذلک اگر میز به عدم حقیقتا مایز است و حقیقتا و واقعا این دوتا از باب میز به عدم و از باب اینکه اضافه شده به وجود و عدم مضاف حظی از وجود پیدا کرده است و این میز حقیقی است و واقعیت دارد خیلی خوب اینجا عینیت اینها از بین می رود چون واقعا یک خصوصیتی در این است که در دیگری نیست یکی مسبوق و دیگری ملحوق است اگر واقعا عدم مضاف خارجیت و واقعیت پیدا کرد شما نمی توانید بگوئید که عین هم هستند چون میز هر دو میز به عدم است علامه می خواهد بفرماید که اگر میز به عدم میز نیست یعنی عدم حقیقتا

مایز نیست و اگر میز به عدم حقیقتا میز است و از باب اینکه عدم مضاف واقعیت پیدا می کند باز عینیت از بین می رود دقیقا این مطلب در بحث ما طرفین اشکالش وارد است .

#### خلاصه کلام امام ره به مدرسه نجف

تمام کلام امام ره با مدرسه ی نجف هم این است می فرماید اولاً شما با عدم نمی توانید کار کنید و کار با عدم عقلی نیست نمی توانید بگوئید یک لازم عقلی وجود دارد که بعث الی الوجود لازمه ی عقلیش زجر عن العدم است نمی توانید در نواهی بگوئید زجر عن الوجود لازمه ی عقلیش طلب عدم است در اوامر بگوئید من بعث الی الوجود دارم لازمه ی عقلی بعث الی الوجود زجر عن العدم هست اگر کسی اصرار کند که عدم مضاف حظی از وجود دارد و بواسطه ی حظی از وجود داشتن ما می توانیم با آن کار کنیم و عدم مضاف را بر سر عبارت مرحوم آخوند پیاده کند و بگوید که عدم لاحق محل بحث است نه عدم سابق این دقیقا می شود فرمایش مرحوم علامه ره اگر کسی گفت دوتا عدم دارم یکی سابق و دیگری لاحق و عدم سابق مقدور نیست ولی عدم لاحق مقدور است چون عدم لاحق عدم نیست چون عدم مضاف است و عدم مضاف له حظ من الوجود است اگر کسی عدم مضاف را مبنای تحلیل مرحوم آخوند قرار

داد و بگوید آخوند با عدم مضاف کار می کند نه عدم مطلق ، دارد با ایجاب عدولی کار می کند عدم مضاف یعنی ایجاب عدولی ، و عدم مطلق یعنی سلب تحصیلی و آخوند به عدم ، تکثر داده است فرموده یک عدم در ازل داریم و یک عدم در سابق و یک عدم لاحق داریم مثل عبارت مرحوم خوئی ره که مشکل در عدم ازل نیست و مشکل سر عدم سابق است که مقدور نیست حالا ولو اینکه ازلی هم نباشد به عدم تکثر داد و تکثر به عدم را از باب اضافه کردن عدم به ملکه درست کرد اگر این اضافه کردن معنایش این است که این کار وهم است و واقعیتی برای عدم در کار نیست این کلام ما است که شما با عدم نمی توانید کار کنید .

اگر نه اصرار دارید که عدم مضاف حظی از وجود دارد و این حظی از وجود را عقل درست می کند و عقلی که بین سلب تحصیلی و ایجاب عدولی تفاوت قائل است و ما سلب تحصیلی را قبول نداریم که خارجی نیست ولی ایجاب عدولی خارجی است از باب اینکه عدم مضاف له حظ من الوجود است چرا می گوئید مناط ندارد ؟ پس چرا استدلال مرحوم خوئی را مرتکب می شوید و می گوئید که بی مناط است آنکه مناط ندارد عدم است که هیچ است ، ببینید این سازمان یک گیر در آن وجود دارد و این

ثبوت حل نیست چون نزد امام ره و علامه ثبوت حل شده ذهن منظم عمل می کند اگر عدم هیچ است که هیچ ، اگر کار وهم است و میز ندارد حقیقتا چون هیچ است ، اگر عدم واقعیت دارد عدم مضاف ، دیگر میز حقیقی داریم چرا میز وهمی ؟ بطلت العینیه بخاطر اینکه یک خصوصیت وجودی بنام عدم مضاف در این است.

توجه شود که ما این دو حرف را در این مدرسه داریم ، می گوئیم مثل علامه منظم است ایشان می فرماید تقابل عدم با ملکه با تقابل تناقض فرق دارد چه فرقی دارد ؟ در فضای وهم فرق دارد

مرحوم علامه می فرماید که تقابل عدم و ملکه نسبتش خارجی است بر خلاف تقابل تناقض که سلب و ایجاب نسبت خارجی ندارد تقابل عدم و ملکه نسبتش خارجی است بر خلاف تقابل تناقض که سلب و ایجاب است و نسبت خارجی ندارد ولی تقابل عدم و ملکه نسبتش خارجی است بعد وقتی به آن می گویی این نسبت خارجی است پیش چه کسی ؟ پیش ملا صدرا که ما عدم و ملکه نداریم پیش مشاء داریم ما با غفلت از اصاله الوجود تقابل عدم و ملکه داریم چون عدم مضاف را له حظ من الوجود می کنیم دو واقعیت و دو موجب داریم یک موجبه معدوله داریم و یک موجبه معمولی داریم و با آن حقیقتا کار می کنیم و سلب

تحصیلی را از ایجاب عدولی جدا می کنیم  
وقتی وارد فضای ادق اصاله الوجود می  
شویم و دقیق می دانیم اصاله الوجود  
چه معنایی دارد ، فروع اصاله الوجود  
نهایه را می فهمیم می گوئیم که عدم  
مضاف نداریم تقابل عدم و ملکه نداریم  
تقابل تضاد هم نداریم تقابل تضایف هم  
نداریم چون وجود لایتصف بوجود الشئ من  
احکام الماهیه ایجاب عدولی ماهوی  
نداریم این سازمان فلسفی کار است و فقه  
اکبر می شود. من در فقه اکبر سازمان  
ذهنیم را درست می کنم بعد معلوم می شود  
چه می گوئیم .

اشکال مهم امام ره به اینها این است که  
شما دارید اولاً به عدم واقعیت می دهید  
و ثانیاً اگر به عدم واقعیت دادید نباید  
دیگر بگوئید که بی مناط است اصلاً اینها  
دیگر در مقابل همدیگر نیستند ولی شما  
آنها را یک طرف عدم می بیند و یک طرف هم  
حظی از وجود به آن می دهید برای ما  
قابل فهم نیست از یک طرف می گوئید که  
میز به عدم میز حقیقی نیست و از یک طرف  
هم می گوئید که میز به عدم وجود دارد  
این قابل فهم نیست ریشه اینها این است  
کسی که می گوید عدم و نمی داند چه می  
گوید .

این کلام مرحوم علامه را هم بگوئیم که می  
فرماید وقتی در فلسفه می فرمایند لا

تکرر فی الوجود ، وجود عین شخصیت است و تکرر ندارد هیچ ربطی به معاد ندارد چون اصلا معاد عدم نیست . کسی عدم را بداند می فهمد که معاد انتقال نشئه الی نشئه است آنهایی هم که می گویند معاد عدم است نمی دانند معاد به چه معنا است ، انتقال از نشئه ای به نشئه ی دیگری است که اصلا عدم نیست اگر کسی مرگ را عدم تصویر کرد ما عدمی در واقع نداریم شما اگر عدم را از متن واقع جمع کردید همه چیز حل است لذا اگر ما عدم را درست کنیم نباید مثل مرحوم مظفر حرف بزنیم و عجب ما از ایشان است که مقدمه ی اسفار نوشتند شما چطور یک صحیح و یک اصح درست می کنید که صحیح این است که زجر عن الوجود است و اصح طلب عدم است بله اگر بجای صحیح و اصح تعبیر کردید به اینکه یک مجاز عقلی وجود دارد ولی بمعونه الوهم ، این کلام خوبیست امام ره فرمودند که یک مجاز عقلی داریم که فهم مجاز عقلی را در جلسه آینده خواهیم گفت .